

پایگاه تاریخی میرهادی حسینی

<http://m-hosseini.ir>

تقارب اعراب به محیط ایرانی

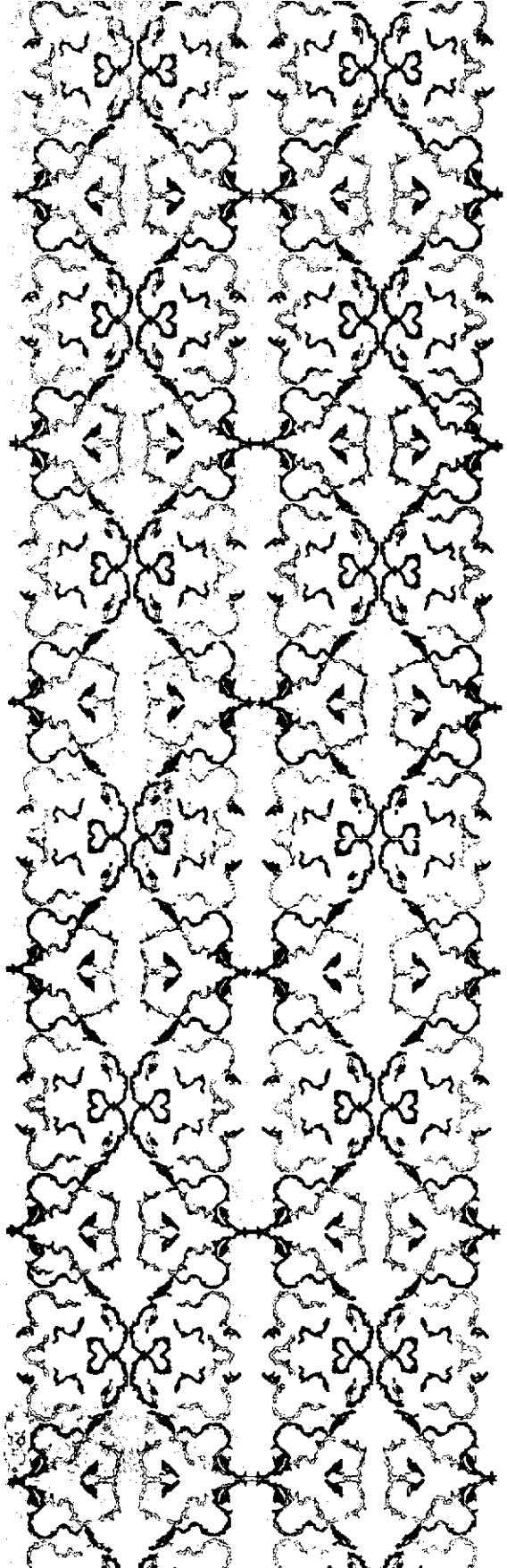
در

دوران خلفاء عباسی

کتابخانه مدرسه فیضیه قم

از

دکتر برت فراگنر



# تقارب اعراب بمحیط ایرانی

در

## دوران خلفاء عباسی

یکی از تأثیرات معروف و مهم فتح کشور ساسانیان توسط اعراب آن بود که در نخستین قرنهای پس از ظهور اسلام تعداد بسیاری از افراد قبائل و طوائف عرب در سراسر ایران و نواحی هم‌مرز آن پراکنده شدند. تعداد آنها را البته بطور دقیق نمی‌دانیم شاید برخی از مؤلفان منابع مربوط در این مورد زیاده‌روی کرده باشند ولی شك نیست که قبائل عرب آن زمان در بیشتر مناطق ایران گسترش پیدا کردند. چنین حالتی در سایر کشورهای جهان اسلام نیز همانند مصر و سوریه انجام شده است. اما این ممالک بمرور قرون تقریباً بطور اساسی عربی شدند و با آنکه قبلاً زبان عربی در آنجا کمتر رواج داشت در اواخر دوره عباسی مصر و سوریه بعنوان سرزمینهای عربی بشمار رفتند. برخلاف آن کشور ایران و همچنین مناطقی که از قدیم الایام تحت نفوذ ایرانیان قرار گرفته بود با تحول متفاوتی روبرو شد. اینجا هم در اوائل دوران اسلامی اهمیت

زبان و ادبیات عربی پیش از زبانها و لهجه‌های محلی بوده است. ولی در سایه اهمیت که زبان عربی دارا بود بمرور زمان زبان پارسی نو بعنوان يك زبان ادبی پدید آمد و احتمالاً تا اوائل قرن چهارم هجری رواج عمومی پیدا کرد. از نظر کاربرد روزمره بزودی با عربی برابر شده و درجه اهمیتش پس از مدت نسبتاً کمی نیز بالاتر از زبان پهلوی یعنی فارسی میانه بود. فقط در نقاط دور-افتاده ایرانزمین که زبان عربی از ابتدا رواج چندانی نداشت استعمال پارسی نو هم کمتر توسعه یافت و مردم آنجا برای مدت چند قرن از لهجه‌های محلی استفاده می‌کردند البته بیشتر این گویشهای محلی از ریشه زبانهای ایرانی بودند اما با پارسی نو فرق داشتند. در حال حاضر در سرزمینهای ایرانی از بازمانده‌های این مهاجران عرب و آثار زبان آنها بسیار کم موجود است. مثلاً در اطراف شهر بخارا استعمال زبان عربی تاکنون برجای مانده است و در بعضی از دهات افغانستان شمالی نیز بعربی تکلم میکنند و یا به نسب عربی خودشان اعتماد دارند. هنگامی که در قرن گذشته قشون روسی به سرزمین قفقاز دست یافت همراه سربازان هم گروهی از دانشمندان روسی عربی‌دان بآنجا آمدند. علت آن بود که بخصوص در داغستان بخاطر گوناگونی لهجه‌های محلی مسلمانان آن ناحیه عربی را بعنوان زبان ادبی و اداری خود می‌شناختند و عربی در داغستان حتی تا اوائل حکومت شوروی این مقام را نگهداشت.

ولی گذشته از این استثناها در جریان تاریخ، فارسی، زبان عربی را در پرتو خود قرار داده و رواج عمومی پیدا کرد. در بعضی نواحی مانند ترکستان حتی لهجه‌های ترکی در قرون اخیر تا اندازه‌ای جای فارسی را گرفت. در هر صورت می‌توان گفت که در

بیشتر مناطق شرقی جهان اسلام در ظرف چند قرن استعمال عربی بعنوان يك زبان رسمی و ادبی به تدریج به فارسی تبدیل شد. این تحول تاریخی باعث شده که محققان تاریخ ایران متوجه يك مسئله مهم شوند: سرنوشت نسل و اولاد اعراب اولیه‌ای که پس از ظهور اسلام به ایران مهاجرت نموده بودند چه شده است؟ آشکار است که پس از چند قرن به محیط ایرانی خود به اندازه‌ای نزدیک شده بودند که بالاخره با ایرانیان کاملاً آمیخته شدند. ولی تا بحال اطلاع چندانی نداریم که این تقرب بین اعراب و ایرانیان به چه ترتیب انجام گرفت. منابع و مآخذ تاریخ ایران اخبار کمی بدست می‌دهند که بتوان بوسیله آن در احوال اشخاص و خانواده‌ها تحقیق کرد و اشاره نمود که شرایط این تقرب در آن زمان تفصیلاً به چه صورت بوده است. بدین سبب تحقیق در این مطلب دشوار می‌باشد و در بعضی حالات حتی بی نتیجه می‌ماند. محققان مختلف چندین بار باین موضوع اشاره کرده‌اند. ولی با آنکه منابع مربوط صراحتاً راجع به این مطلب اطلاعات کمی عرضه می‌کنند نביستی در این مورد ناامید شویم.

چند سال پیش دانشمند خاورشناس دانشگاه Exeter

در انگلستان به نام M. A. Shaban در اینگونه مسائل راه جالبی

را نشان داد. او کتابی تألیف کرده بنام The Abbasid Revolution

(Cambridge 1970) و در این کتاب عنوان نمود که مسئله تقرب

اعراب به محیط ایرانی در اواخر دوره خلفای اموی اهمیت

بسیار دارد. آقای Shaban در این کتاب بنا بر انواع و

اقسام منابع مربوط نشان می‌دهد یکی از عوامل مهم انقلاب

ابومسلم خراسانی عده‌ای از اعراب مقیم خراسان بودند که در حدود

سال هشتاد هجری قبائل اصلی خود را ترك گفته و ساکن شهرها و دهات این منطقه شدند. سکونت دائمی بوضع اجتماعی و مالی ایشان تأثیر مهمی داشت: اعرابی که در قبائل خود زندگی می کردند بعنوان مجاهدان دین اسلام شناخته شده و از امتیازات خاصی برخوردار بودند. بویژه از پرداخت مالیات خراج معاف و بجای خراج فقط موظف به زکات بودند که از خراج بسیار کمتر بود. ولی در حدود سال هشتاد هجری در خراسان رسم شد که نوساکنان عرب و ایرانی که تازه مسلمان شده بودند مانند مسلمانان هم بدادن خراج موظف شدند. بدین ترتیب مهاجران مقیم شده بزودی با کشاورزان ایرانی آن منطقه از نظر اجتماعی یکسان شدند و نه تنها با روساء قبائل عرب بلکه همچنین با اشراف و اعیان محلی که به دهقانان مشهور بودند سخت مخالفت کردند. علت این مخالفت آن بود که خلفاء اموی و بعداً همچنین عباسیان براین دهقانان حق تحصیل خراج را تفویض کرده بودند. بنابر تحقیقات آقای Shaban دهقانان رویهمرفته با دولت خلفاء اموی همکاری داشتند ولی اعراب مقیم شده و ایرانیان بی آزار دست جمعی زیر پرچم ابومسلم رفتند و بدین صورت عوامل مهم را در این نهضت تشکیل دادند. Shaban نشان می دهد که بین نوساکنان عرب و دهاتیهای ایرانی آن منطقه در زمان انقراض خلافت اموی يك تقرب اجتماعی عمومی انجام گرفته بود. این حالت تقرب اجتماعی مرحله مهمی بود در تحولی که سرانجام نسل و اولاد این اعراب با محیط ایرانی خود آمیزش کامل پیدا کردند. جهت تقویت این نظر Shaban دلائل متعددی از منابع مربوط در کتاب خود فراهم آورده است. بنده می خواهم از بحث عقائد آقای Shaban درباره

نقشه دهقانان در تاریخ انقراض امویان صرف نظر کنم. برای مطلب خودم فقط این نکته جالب است که تا آنجا که بنده اطلاع دارم - بار اول چنین تقریبی را بین اعراب و ایرانیان در میان طبقه پائین اهالی خراسان نشان می‌دهد راجع به اینکه روستاء عرب‌گرایش به طرز زندگی اشراف و اعیان ایرانی داشتند و آنرا گاهی نیز بر عادات خودشان ترجیح می‌دادند از منابع مربوط و تحقیقات متعدد مطلع هستیم. قبائل عرب البته نه تنها به خراسان مهاجرت نموده بلکه ولایات دیگر از قبیل فارس و کرمان و بعضی جاها در جبال و سایر نقاط در ایران نیز از مناطق مورد نظر لشکریان عرب بود یکی از این نقاط شهر قم بوده که بنظر اعراب بسیار جذاب آمد. در کتاب تاریخ قم که آنرا حسن بن محمد بن حسن قمی در سال ۳۷۸ هجری تألیف نموده اطلاعاتی چند راجع به يك خانواده عربی مقیم قم پیدا می‌کنیم. از این گزارشها ممکن است معلوماتی کسب نمائیم که بر چنین تقرب اجتماعی در ایران غربی هم دلالت می‌کند همانطوریکه آقای Shaban چنین تحولی را برای خراسان نشان داده بود. در این مبحث می‌خواهم توجه خوانندگان را باین گزارشهای کتاب تاریخ قم بیشتر جلب نمایم.

خانواده‌ای که درباره آن صحبت شد شعبه‌ای از طائفه معروف اشعریان می‌باشد. بار اولی که يك نفر اشعری وارد قم شده بود گویا در حدود سال ۲۳ هجری بود. در آن سال یکی از فرماندهان مشهور عرب بنام ابوموسی‌الاشعری بعد از فتح نهاوند با عساکر خود بر اهالی ناحیه قم پیروز شد. پس از تقریباً شصت سال پنج برادر از همان خانواده در آن ناحیه سکونت اختیار کردند و عده‌ای از اقوام و خویشان خود را بهمراه آوردند. اسامی این پنج نفر بترتیب

زیر است: عبدالله - احوص - عبدالرحمن - اسحاق - نعیم - پدر ایشان شخصی بود بنام سعد بن ملك بن عام الاشعری. تاریخ ورود ایشان احتمالاً سال ۹۶ هجری می باشد. بنا بر روایت کتاب تاریخ قم این گروه تحت ریاست عبدالله بر ایرانیان بومی آنجا پس از جنگی خون آلود پیروز شدند و تعداد بسیاری از ایشان بقتل رساندند. از این پس حکومت ناحیه قم برای چندین قرن در دست اشعریان ماند.

ظاهراً نسل و اولاد دونفر عبدالله و احوص از سایر اشعریان قم شهرت و مقام بالاتری یافتند. والیان قم تا اوائل قرن چهارم تابع خانواده اشعری بودند و بیشتر ایشان از نواده عبدالله و احوص بشمار رفتند.

در زمان ولایت یکی از فرزندان احوص بنام طلحه در اوائل قرن دوم هجری يك قلعه قدیم و هفت دهکده اطراف آن بصورت شهری گردآوری شد یکی از همزمانان او شخصی بود بنام موسی از نواده عبدالله. موسی برای تعمیم مذهب شیعه میان اعراب قم بسیار کوشش کرد و ظاهراً از این به بعد تشیع در قم پایدار ماند.

بنا بر این کتاب تاریخ قم تأسیس و توسعه این شهر بطور کلی نتیجه فعالیت های اشعریان در ابنیه و معماری بود. ایشان تا اوائل قرن دوم در حدود ۲۵۰ عدد دهکده و مزرعه تأسیس و آباد کردند. اشعریان قم در ابتداء مانند سایر قبائل و طوائف عرب در ایران فقط مجبور بودند سال به سال به بیت المال زکات بپردازند.

اما آنطوریکه قبلاً اشاره شد از اواخر قرن اول به بعد در ایران رسم شد که اعراب مقیم شده و همچنین مسلمانان بومی بجای زکات خراج بپردازند مانند آنهایی که تا به آن زمان هنوز مسلمان

نشده بودند. فقط مجاهدان عرب که سکونت اختیار نکرده بودند مجاز به پرداخت زکات ماندند.

این تغییرات در سیاست مالی و اقتصادی خلفاء اموی در وضع اشعریان قم نیز مؤثر بود. طبق کتاب تاریخ قم می‌توان حدس زد که این تبدیل زکات به خراج برای ساکنان عرب در قم در زمان ولایت طلحه بن احوص انجام گرفت. در همین زمان منطقه قم که تا آن وقت بعنوان بخشی از ناحیه اصفهان بشمار می‌رفت از نظر اداری و مالی بصورت يك ناحیه مخصوص تبدیل شد. در بالاگفته شد که خلفا آن زمان عادت داشتند که حکومت مالی و بخصوص حق تحصیل خراج را در ولایات مختلف به اشراف و اعیان بومی تفویض کنند. ولی چون در منطقه قم دهقانان محلی بعد از ظهور اشعریان دیگر وجود نداشتند این عادت در آنجا قابل اجراء نبود. حکومت مالی و حق تحصیل خراج ناحیه قم به رهبران اشعریان سپرده شد و آنان در این امور ابتداء تقریباً خود مختار بودند. عمال خلفا و لشکریان آنها بهیچ وجه حق دخول بقم نداشتند. ناحیه قم به ۲۳ بخش خراجی تقسیم شده و این بخشها تحت فرمان ۲۳ نفر از اعیان اشعریان قرار گرفت. احتمالاً این اشخاص از ابتداء در این بخشها مالکان زمین بودند و بدین ترتیب نیز ریاست اداری مناطق خود را بدست گرفتند. این ۲۳ بخش در قم با سامی اشخاص نامگذاری شدند و گمان بر آن می‌رود که این اسامی نامهای همان رؤسای اولیه باشند که این نامها برای مدت چندین قرن حفظ شد. مؤلف کتاب تاریخ قم این نامها را داده است.



والی قم و رؤسای این ۲۳ بخش مقابل دولت خلفاءمسئولیت کامل جهت تحصیل و تحویل خراج دارا بودند. بنابراین تحقیقات آقای Shaban اظهار کردیم که در خراسان آن زمان عربهای مقیم شده و دهاتیان ایرانی نژاد باهم تا اندازه ای يك طبقه اجتماعی را تشکیل می دادند ولی در قم خود رؤسای اعراب مقیم شده دارای مقامات حکومتی آن ولایت بودند و میان اشعریان آن زمان حتما هنوز تعصب همبستگی و خانوادگی برقرار بود. بهر حال در زمان انقراض خلافت امویان در قم هیچ گونه تقریبی بین اعراب و ایرانیان ملاحظه نمی شود. ایران در خود شهر اقلیت اهالی آنجا را تشکیل می دادند و در صحرا و مزارع بدستور اشعریان معتبر زراعت می کردند و از هر نظر تابع آنها بودند با وجود این بمرور زمان در قم نیز حوادثی روی داد که بر اثر آن بالاخره تقریبی بین برخی از اعراب و ایرانیان ایجاد شده ولی چنین تحولی در مغرب ایران - و بخصوص در قم نسبت به خراسان با تاخیر تقریباً يك قرن بوجود آورد.

بمرور زمان معلوم گشت که اعیان اشعری قم در تحصیل خراج نه تنها سهل انگاری کرده بلکه برعکس از افراد خودشان در مقابل مقامات دولت حمایت و وکالت می نمودند. اهالی قم مکرراً خراج را یا کم می دادند یا اصلاً نپرداختند. علت این سرکشی نه تنها این بود که بخصوص بعد از ظهور خلفای عباسی خراج قم بی حد بالا رفته بود بلکه ظاهراً مقررات پرداخت خراج به نظر اشعریان قم بخاطر تعصبی که در نسبگرائی خود داشتند بسیار توهین آمیز بود.

در زمان حکومت خلیفه هارون خودمختاری مالی والیان قم محدود شد. از طرف دولت جهت تفتیش امور خراج يك «جهباز» یعنی يك کارمند عالی مقام درباری برای ناحیه قم تعیین گشت و بلافاصله این شخص چند نفر از منشیان خود «کتاب روزنامج» را بسمت قم رهسپار نمود. وظیفه این کتاب روزنامج سختگیری و دقت هرچه بیشتر در امور بازرسی مالیات آن ناحیه بود. اینها ظاهرا در انجام وظیفه خود چندان موفق نبودند.

در اواخر خلافت هارون الرشید اولین بار برای قم يك عامل دیوانی تعیین شد. این عامل از اهالی قم انتخاب گشت ولی او طبق کتاب تاریخ قم در خانواده اشعریان اصلا مقامی نداشت. این عامل جهت تحصیل خراج از میان همشهریان خود ده نفر ضامن انتخاب کرد و بدین ترتیب دوران خودمختاری مالی والیان قم و قدرت اداری آن بیست و سه نفر که در بالا ذکر شدند پایان رسید. از این پس اینها دیگر نفوذی در تعیین و تحصیل خراج نداشتند و مسئولیت در این امور بطور کلی به عمال خلفا تفویض شد. در سال ۲۱۰ هجری قمری میان اولین بار برضد يك عامل خلیفه مامون بنام علی بن هاشم قیام کردند. علی بن هاشم جهت تحصیل خراج با لشکر عظیمی از بغداد به قم آمده بود.

علت این عصیان قمریان بنا بر روایت طبری آن بود که ایشان قبلا تقاضای تنزل خراج کرده ولی جواب مثبتی نشنیده بودند. رهبر این قیام شخصی بود بنام یحیی بن عمران الاشعری از شعبه عبدالله اشعری. بر طبق اخبار کتاب تاریخ قم اکثریت اشعریان

قم و بخصوص نواده‌های احوص اشعری با یحیی بن عمران مخالفت کرده از شرکت در نهضت او خودداری نمودند و طرفدار سربازان علی بن هاشم شدند. علی بن هاشم بر قیام‌کنندگان پیروز شد و طبری روایت می‌کند که علی بن هاشم بر قیام‌کنندگان پیروز شد و بعنوان تنبیه و تأدیب بابت جزیه ناحیه قم بجای ۲ میلیون درهم که معمولاً جزیه سالیانه بود - ۷ میلیون درهم باخود به بغداد برد. نظر به آنکه جزیه مالیاتی بود که بر غیرمسلمانان تحمیل می‌شد احتمال بر این می‌رود که عده بزرگی از طرفداران یحیی بن عمران از اهالی ایرانی نژاد آن منطقه بودند که اکثراً در دهات اطراف شهر زندگی می‌کردند.

هنگام حکومت معتصم باردیگر برخی از اهالی قم علیه یک عامل دولتی عصیان کردند و آنطوریکه از منابع معلوم می‌شود لشکریان این عامل خصوصاً در اطراف و حومه شهر قم ویرانیهای بسیاری انجام دادند. این خبراشارتی به آن است که این عاصیان تا اندازه ازدهاتیان اطراف شهر بودند. ولی اطلاع دقیقی در دست نیست که رهبر این شورش چه کسی بوده است.

خلیفه معتز سرلشگر ترك خود را بنام مفلح به‌عنوان عامل قم‌گماشت. ظاهراً اهالی قم مدت چندین سال بود که هیچ خراجی نپرداخته بودند. بار دیگر عده‌ای از قمیان به رهبری يك نفر اشعری قیام کردند. در این عصیان افراد شعبه عبدالله با مفلح همکاری می‌کردند و مفلح بكمك ایشان بالاخره بر شورشیان پیروز شد.

منابع مربوط از دو شورش دیگر نیز به ما اطلاع می دهند . رهبران آنها نیز از خانواده اشعری بودند اما در هر دو مورد عده‌ای از اشعریان هم بودند که با ایشان مخالفت داشتند . مولف کتاب تاریخ قم از افزایش این نفاقهای گوناگون در بین اشعریان بسیار شکایت می کند : «در اول حال دولت ایشان همه یکدل و یکزبان و کلمه واحد بودند باتفاق خلفا خراجات معروفه خروج کردند و نگذاشتند که عمال ایشان در میانه شهر آیند .. کلمه ایشان متفرق شده و بر یکدیگر حسد بردند تا دشمن بر ایشان ظفر یافت» و «افتراق کلمه ایشان یعنی بعد از آنکه همه یکدل و یکزبان بودند هرکس از ایشان رائی و اختلافی و اختیاری گرفت و گروه گروه شدند.»

از این سطور آشکار می شود که تا اواخر قرن سوم تعصب طائفه گرائی میان اشعریان قم که سابقا وجود داشته بود تقریبا از بین رفت . اشراف و اعیان اشعری دیگر هوادارانی از میان خانواده خویش پیدا نکردند بلکه به تدریج بادهاتیان بومی آن ناحیه هم اندیشه شدند .

هنگام قرن سوم در قم حداقل هفت عصیان و فتنه برضد عمال خلافت انجام گرفت . در اثر این شورشها انتهای این قرن اعیان اشعری ثروت و مقام خود را بمرور از دست داده بودند . با آنکه مقام اجتماعی اشعریان قم در اوائل دوران اسلامی از ایرانیان آن ناحیه بالاتر بوده اواخر قرن سوم از نظر اجتماعی با آنها تقریبا یکسان شده بودند . روایات کتاب تاریخ قم بدین نکته اشاره می کند .

بعد از فتح قم بدست لشکریان دیلمی در اوائل قرن چهارم دیالمه عده بسیاری از اشعریان را یا بقتل رساندند یا از خانمان خود راندند . اشعریان باقیمانده از این پس دیگر دارای هیچ جاه و مقام و ثروتی نبودند .

کتاب تاریخ قم نیز در این مورد روایتی دارد: دیالمه در سال ۳۲۷ هجری ولایت قم را از اشعریان گرفته و مرد دیلمی بنام اسمعیل جیلی را بعنوان والی قم گماشتند . هنگام ولایت او در سال ۳۳۵ آن ۲۳ بلوک خراجی که در بالا ذکر کرده ایم منحل گشته و آنها را مجدداً تقسیم بندی کردند .